

مرگ سالوادور آلنده

گابریل گارسيا مارکز

ترجمه يار تاياران



«... مردم باید از خود دفاع کنند، اما نباید
قربانی شوند.
مردم نباید به خود اجازه دهند که درهم‌شکنند
یا از میان برداشته شوند.
مردم نباید به خود اجازه دهند که تحقیر
شوند.»

سالوادور آلنده



شابک ۹-۰۷-۰۰۰-۶۲۰۰-۹۶۴

ISBN 964-6200-07-9

۴۰۰ تومان

مرگ سالوادور آلنده

گارسیا مارکز، گابریل، ۱۹۲۸ -

Garcia Marquez, Gabriel

مرگ سالوادور آلنده / نویسنده گابریل گارسیا مارکز؛

ترجمه یارتا یاران - تهران: زمستان، ۱۳۷۸.

ISBN: 964-6200-07-9

۵۵ صفحه

عنوان اصلی:

The Death of Salvador Allende

۱. آلنده گوسنس، سالوادور، ۱۹۰۸-۱۹۷۳

Allende Gossens, Salvador. ۲. شیلی - تاریخ، کودتای

۱۹۷۳. الف. یاران، یارتا، ۱۳۴۷ - مترجم. ب. عنوان.

۹۸۳/۰۶۴۶۰۹۲

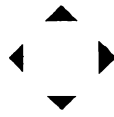
F ۳۱۰۰

م ۷۶۵ آ

گ ۷ آ /

۱۳۷۸

۱۳۷۸



مرگ سالوادور آلنده

گابریل گارسیا مارکز

ترجمه

یارتا یاران

تهران، پاییز ۱۳۷۸

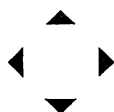
THE DEATH OF SALVADOR ALLENDE

Gabriel Garcia Márquez

Translated by Gregory Rabassa

Harper's Magazine

March 1974



گابریل گارسیا مارکز

مرگ سالوادور آلنده

ترجمه یارتا یاران

چاپ اول: بهار ۱۳۶۳

چاپ دوم (اول ناشر): پاییز ۱۳۷۸

طرح جلد و آرایش صفحات: یارتا یاران

حروفچینی و اجرای صفحه‌آرایی: مریم ملکوتی

لیتوگرافی: ارغوان

چاپ و صحافی: فاروس

تیراژ ۲۰۰۰ جلد

شابک ۹-۰۷-۶۲۰۰-۹۶۴*۹-۰۷-۶۲۰۰-۹۶۴-۹۶۴-۹۶۴



انتشارات زمستان

تهران، صندوق پستی ۱۱۶۷-۱۳۱۴۵، تلفن ۸۸۶۳۹۱۱

حق چاپ و نشر محفوظ است

«... مردم باید از خود دفاع کنند، اما نباید قربانی شوند.
مردم نباید به خود اجازه دهند که درهم شکنند یا از میان برداشته
شوند.»

مردم نباید به خود اجازه دهند که تحقیر شوند.»

سالوادور آلنده

دست آخر بر چاپ دوم

●
● تاریخ آدمی، در میان تاریخ موجودات دیگر، به هزار ضرب و زور، اگر در شمار افتخارآفرینها قرارگیرد، بی‌آبروترین آنها نیز هست. تودهٔ درهم بی‌شکلی به نام مردم، در طول مشکوک تاریخ بی‌آبروی خود، پیغمبران خود را کشته، امامان و قدّيسان خود را زهر داده، بزرگان خود را از یاد برده، هرچه و هرکه را دم دستش رسیده مصرف کرده و آنچه و آن‌که را که مانده تخریب کرده؛ و تازه، دست آخر، طلبکارانه‌ترین قیافهٔ ممکن را به خود گرفته.

این رفتار رنجی را بر نوع بشر همواره کرده که در انواع موجودات دیگر، مانند ندارد. هر دو روی سکهٔ با اعتبار تاریخ موجودات دیگر یکی است: معصومیت. اما معصومیت، یک روی

سکّه بی اعتبار تاریخ آدمی ست؛ این روی فریبنده را، که برحقّی را چون داغی دایمی بر خود نقر کرده، بدون چرخاندن آن روی دیگر نمی توان گرداند، اگرچه بسیاری، به پُرویی، سعی در چرخش از بُن غیرممکن آن دارند. روی دیگر این سکّه، خبثت و بی رحمی ست. و این، یک بار دیگر، اثبات می کند که: به معصومیت آدمی نمی شود اعتماد کرد. این سکّه سرگردان و گاه گم، اگر آخر کار سر از کوره رستگاری درنیآورد تا در آن آب شود، نشانی ست قابل کشف بر بطالت دردناک و مضحک آدمی. رستگاری در رفتن راه تا به انتهاست، در انجام هر کار به تمام و کمال: فضیلتی که عظمت آن برابر با بخشایش هماهنگی به آشوب عشق است.

غیاب جسمانی وجود کسانی که راه را تا به انتها رفته اند و پیمان نشکسته اند حضور اساطیری و روحانی آنان است که این بازی بی شکوه روزمرگی را بدل به ساحتی از امکان جاودانگی می کند.

مردم به اسطوره نیازمندند، نه از آن رو که بکوشند تا خود را سزاوار مقام آن کنند، بلکه بیشتر از این رو که آن را بدل به خود کنند، نفی کنند، طرد کنند، به خاکش بکشند و دست آخر

فراموشش کنند.

مردم، در برابر آنچه از جنس آنان نیست، کاری جز نفی و طرد نمی‌دانند. این رفتار دل‌آزار، تسمه از گرده انسانیت انسان کشیده است. مهم نیست که آن دو کلام حرف حساب از دهان چه کسی بیرون می‌آید، مهم آن است که می‌شود آیا در پناه سایه او به هر قیمتی احساس امنیت کرد یا نه؟ این دو - یعنی حرف حساب و امنیت - دوام چندانی در کنار هم نداشته‌اند؛ زیرا مردم به نفاق دلخوش‌ترند، میانه چندانی با حرف حساب ندارند، بیشتر اهل وهم‌اند تا فهم، و می‌خندند به ریش کسانی که در حسرت فهم درست می‌میرند؛ و تازه اگر نخندند، در کناری به تماشا می‌ایستند و دست بالا می‌گیرند. انکار و تأیید، به یک اندازه، دلگیرکننده است، آنهم برای کسی که اهل هماهنگی است.

آزار دادن و آزار دیدن و از هر دو لذت بردن؛ این رفتار سادومازوخیستی راز بقای دولتمردان و مردم است - در مقام عاشق و معشوق هندوانه زیر بغل هم بده - که همیشه هستند، یکی کمتر، یکی بیشتر. دوام تأسف برانگیز افکار سفیهانه قدرتمندان مخبط دنیا از همین جاست که آب می‌خورد.

سرنوشت آن کس که آزار می‌بیند دو صورت ممکن بیش

ندارد: یا بدل به شکنجه‌گر خود می‌شود یا انسانی از کار درمی‌آید که به یمن وجود او نه کسی آزار می‌بیند، نه کسی امکان آزار دادن می‌یابد. دنیا، در صورت نخست، بقای خود را در مصرف و تخریب می‌یابد و در صورت دوم، مکان معرکه‌یی برای زندگی ست به نیایش هر آنچه جلوه‌یی از والایی و فرزاندگی ست؛ گرچه فرزندگان، سرانجام، خونهای آنچه‌اند که با ایشان، به آن عشق ورزیده‌اند.

«حلاج، از خلق به دار آمد.»

همیشه در مراسم اعدام آزادیخواهان، تعداد مردمی که به تماشا ایستاده‌اند ده‌ها و صدها و هزارها برابر تعداد جلادان و مزدوران بوده است. در اواخر دوران انقلاب مشروطه، زمان حمله روسها به تبریز، یک گروه ده نفری سالدات روس، در برابر انبوه جمعیتی که میدان جلو سربازخانه را پر کرده، ثقة‌الاسلام و دو برادرزاده ستارخان و پسر دوازده‌ساله علی مسیو را بر دار می‌کشند. مردم، ناظرند. پنج سال بعد، یک گروه قزاق، در سبزه‌میدان رشت که پر از مردم است، دکتر حشمت را اعدام می‌کنند. مردم، ناظرند. آیا جنایت، تنها به دست همان چند تن اندک، صورت می‌پذیرد؟

مردم همیشه پیمان شکن بوده‌اند.

آلنده، یک تنه، تا آخرین دم، برابر ارتش وحشی شیلی
پینوشه ایستاد. دکتر محمد مصدق، چهارده سال در تنهایی و
تبعید، تقاص مردمی را پس داد که رؤیای آزادی در پناه قانون را
به امنیت در قفس ماندن فروختند.

«صبح روز ۲۸ مرداد بود. صدای هیاهوی مردم از
بازار بلند شد و دم به دم بیشتر می‌شد. در خانه را باز
کردم. مردم را دیدم که بشکن زنان و رقص کنان
قاب‌عکسهای شکسته شاه را همراه با اشیای
مغازه‌های غارت شده شاه‌ها بر سر دست
می‌بردند.

از آنها پرسیدم: «اینارو کجا می‌برین؟»
گفتند: «می‌بریم بندازیم تو خلا!»

عصر همان روز، دوباره صدای هیاهوی مردم از
بازار آمد. در خانه را باز کردم. همان مردم بودند،
همان آدمهای صبح، که بشکن زنان و رقص کنان
قاب‌عکس‌های شکسته مصدق را همراه با
اشیای مغازه‌های غارت شده مصدق‌ها بر

سر دست می بردند.

پرسیدم: «اینارو کجا می برین؟»

گفتند: «می بریم بندازیم تو خلا!»:

تعریف این روایت از زبان فرشته‌یی که بزرگترین افتخار من زیستن در کنار اوست از بسیاری سرگردانیه‌ها و فریخوردگیها که دیگران به شکست در آن دست و پا زدند نجاتم داد.

من نه آن روزِ گمان‌شکن ۲۸ مرداد را دیده‌ام نه آن تصویر آشنای دکتر فاطمی را که کاخ شاه را مهر و موم می‌کند و باد کراواتش را به روی شانه‌اش انداخته؛ امّا اقتدار نفسی مائوس که این هر دو را برای من روایت کرد تصویری زنده از آنها ساخت، همسنگ آن تصویر غریب آلنده در روزنامهٔ عصر که برادرم یوسف آورد، پریشان نشست روی تخت و بازش کرد. موهای ابریشمین سیاهش ریخت روی پیشانی بلندش و بر اندوهش افزود. صدایش از خشم فروخورده می‌لرزید. رؤیایی برباد رفته بود. چیزی که چند ماه پیش، آینهٔ آسمانی بود پر از انعکاس و پژواک، زمانی که یوسف به خانه آمد و خندان از پیروزی آلنده بود، حالا بدل به شکسته‌های شیشه‌یی شده بود که بر سر و روی او به آزار می‌بارید.

با آن سنّ و سال کم، چیزی که در آن تصویر تکانم داد،
چهرهٔ آلنده نبود که کلاهخود معدنچیان را بر سر داشت و به بالا
می‌نگریست، حالت غریب دست راستش بود که اسلحه را گرفته
بود، مسلسل خودکاری که فیدل کاسترو به او هدیه داده بود، به او
که، برخلاف کاسترو، بدون اسلحه پیروز شده بود. این تصویر
دستی‌ست که به احترام قانون‌گرایی، اسلحه را پس زده بود و در
دفاع از آن، دست آخر، آن را به دست گرفته بود. تلخی بی‌در و
پیکری در این دوگانگی‌ست که با مرگ یگانه می‌شود. این
عکس، برای من، بدل به خاطره‌یی ازلی شده، درست مثل آن
تصویر دکتر مصدّق در دادگاه نظامی، با آن یورش شیرآسایش به
سمتی که دست را به سوی آن نشانه رفته و آن تصویر دیگر در
بیابان خالی احمدآباد، پشت به دوربین، پشت به مردم، پشت به
همه چیز: وا گذاشتن دنیا به اهلش.

بیهقی هزار سال پیش نوشت: «احمق مردا که دل در این
دنیا بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند.»

●
● چند سال بعد، خواندن نوشتهٔ مارکز به زبان انگلیسی، با

ترجمه عالی گرگوری راباسا، حال و هوای آن غروب خانه قدیمی و روزنامه عصر و اندوه یوسف و حالت غریب دست آلوده را برای نمی دانم چندمین بار برآورد؛ و این حال و هوایی است که باز چند سال بعد دست داد، هنگام خواندن این کتاب برای این چاپ، و دست خواهد داد باز، هر زمان که آثاری از این دست خوانده شوند.

یارتا یاران

تابستان ۱۳۷۸ - تهران

بر چاپ نخست

● به سال ۱۹۷۱، در ماه ژوئن، نزدیک به دو سال و نیمی پیش از کودتای آمریکایی شیلی، گابریل گارسیا مارکز، در گفت‌وگویی با ریتا گبیرت آرژانتینی، در برابر این پرسش او که «آیا با سوسیالیسم اتحاد مردمی شیلی موافقید؟» درآمد که:

- آرزوی من آن است که روزی سرتاسر آمریکای لاتین سوسیالیست شود. اما، امروز روز، مردم را با تصوّر سوسیالیسمی صلح‌جو و مشروطه‌طلب فریب می‌دهند. البته چنین تصویری برای برنده‌شدن در انتخابات محشر است. اما به نظر من وعده ناکجاآباد دادن است. شیلی به سوی وقایع

حادّ و خشونتباری پیش می‌رود. اگر اتحاد مردمی، بر همین روال - یعنی با فراست و کاردانی تمام و با گامهای محکم و سریع - پیش رود، لحظه‌یی خواهد رسید که با دیواری بلند از مخالفت روبه‌رو خواهد شد. در حال حاضر، آمریکا در کار شیلی دخالتی ندارد. اما همیشه نیز دست به سینه به تماشا نخواهد ایستاد؛ چرا که در واقع نه می‌خواهد و نه خواهد گذاشت که شیلی کشوری سوسیالیست باشد. بهتر است که در این باره، پیشاپیش و با وهم و گمان چیزی را ثابت نکنیم.

ریتا گبیرت در سوآلی که نتیجه بی‌تردید این سخنان گارسیا مارکز است از او پرسید: «آیا شدّت عمل را تنها راه حل می‌دانید؟» و مارکز در پاسخی بی‌خدشه و مشخص، جواب داد: - نه، نه آن که آن را راه حل بدانم؛ اما فکر می‌کنم لحظه‌یی خواهد رسید که آن دیوار مخالفت تنها با شدّت عمل فرو خواهد ریخت. به اعتقاد من، متأسفانه، این امر اجتناب‌ناپذیر است. به نظر من، آنچه اکنون در شیلی رخ می‌دهد اصلاحات است نه انقلاب.

●
● نزدیک به سه سال بعد، گارسیا مارکز همه آنچه را که خوشتر می‌داشت وهم و گمان باشد تا راه به سوی اثباتی نبرد، همچون واقعیتی بی‌تخفیف و خشن، بر خود گذراند؛ چرا که آن دیوار بلند مخالفتی که، به هشدار، از آن سخن در میان آورده بود، آن‌چنان در برابر آفتاب آرزو بلندتر برآمد که بر شیلی سایه‌یی همسان طرح طویل درد افکند.

پس از آن که شیلی آلنده، در کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، وحشیانه و سخت، به خاک و خون کشیده شد، فرزندگان جهان - آنان که در برابر هر آنچه جهان را می‌آلاید تعهدی فراضور و ماندگار دارند - در مقام اندیشه خویش، تنها و یا به جمع، بار سنگین پاسخگویی به شیلی را، دیر و یا زود، بر دوش کشیدند تا آن را به جایگاهی سزاوار باز رسانند.

گابریل گارسیا مارکز، در این میان، از نخستین کسانی بود که در ماه‌های اولیه پس از کودتا، با دیدی برنده و آگاه که از میان تمام این آشفتگی، بی‌خط خراشی بر خویش، عبور می‌کند و با مسئولیتی شایان، که هماهنگی آن در آیین نظمی حیرت‌انگیز است، حساب خود را در ستایشی تلخ و سزاوار از آلنده و شیلی،

مرگ سالوادور آنده ★ گابریل گارسیا مارکز

۱۸

به جاودانگی، تسویه کرد.

ترجمه و چاپ نوشته حاضر به شکل کتابی تنها و کوچک،
هم به پاس سپاس بر حرمت والای این چنین آیین هماهنگی
است در جهانی این گونه ناهماهنگ.

یارتا یاران

بهار ۱۳۶۳ - مشهد

●

● سال ۱۹۶۹ به آخر می‌رسید که سه ژنرال پنتاگون و پنج افسر نظامی شیلیایی، در خانه‌یی واقع در حومه شهر واشینگتن، شام خوردند. میزبان سرهنگ دوم «خراردو لویز آنگلو»^۱ بود که سمت معاونت وابسته نیروی هوایی در هیأت اعزامی ارتش شیلی به ایالات متحده را داشت، و مهمانان شیلیایی، همقطاران سرهنگ در سایر رشته‌های نظامی بودند. شام به افتخار رئیس جدید آکادمی نیروی هوایی شیلی، ژنرال «کارلوس تورو مازو»^۲ بود که روز قبل به‌منظور یک مأموریت مطالعاتی رسیده بود. هشت افسر شامی شامل سالاد میوه و گوشت گوساله سرخ‌شده و

1- Gerardo López Angulo

2- Garlos Toro Mazote

نخودفرنگی و غیره خوردند، و شراب خونگرم شیلی را نوشیدند، زادبوم دودستان در جنوب که پرندگانش بر شاخه‌ها می‌درخشند آنهم به هنگامی که واشینگتن غرقه برف است، و درباره تنها موضوعی که به نظر می‌رسید، بیش از هر چیز دیگر، در آن روزها، برای شیلیاییها جالب توجه است - یعنی نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری در سپتامبر آینده -، بیشتر به انگلیسی صحبت کردند. پس از دسر، یکی از ژنرال‌های پنتاگون پرسید که اگر نماینده چپ، کسی مانند «سالوادور آلنده^۱»، انتخاب شود، ارتش شیلی چه خواهد کرد. ژنرال تورو مازو جواب داد: «ما کاخ «مونه‌دا^۲» را ظرف نیم‌ساعت خواهیم گرفت، حتی اگر مجبور باشیم به آتش بکشانیمش و با خاک یکسانش کنیم.»

یکی از مهمانان ژنرال «ارنستو بائه‌زا^۳» بود، که اکنون رئیس امنیت ملی در شیلی است، کسی که در جریان کودتای

1- Salvador Allende

2- Moneda

3- Ernesto Baeza

سپتامبر گذشته، حمله به کاخ ریاست جمهوری را رهبری کرد و دستور به آتش‌کشاندن آن را داد. دو تن از نظامیان تابع او که در همان روزهای اولیه کودتا به خاطر شرکت در عملیات یادشده به شهرت رسیدند، ژنرال «آگوستو پینوشه^۱»، رئیس‌جمهور «خونتا^۲»ی نظامی، و ژنرال «خاویر پالاسیوس^۳» بودند. همچنین سرتیپ نیروی هوایی ژنرال «سرخیو فیگه‌را گوتیه‌رس^۴» سر میز شام حضور داشت، کسی که اکنون سمت وزیر امور اجتماعی را داراست و دوست نزدیک ژنرال نیروی هوایی «گوستاولی^۵» نیز هست، یکی دیگر از اعضای خونتای نظامی که دستور بمباران کاخ ریاست جمهوری را داد. آخرین مهمان دریاسالار «آرتورو

1- Augusto Pinochet

۲- Junta، در زبان اسپانیایی به شورای دولتی یا اداری اطلاق می‌شود؛ نامی است که دار و دسته کودتاگر پینوشه بر خود نهادند. (زیرنویسهای متن افزوده مترجم است.)

3- Javier Palacios

4- Sergio Figuera Gutiérrez

5- Gustavo Leigh

تروُن کازو^۱ بود، که اکنون فرمانده ناوگان «والپارایزو^۲» است، کسی که دست به تصفیۀ خونین افسران مترقی نیروی دریایی زد و شورش نظامی یازدهم سپتامبر را به راه انداخت.

آن ضیافت شام، در اصل، ملاقاتی تاریخی میان پنتاگون و افسران عالی‌رتبهٔ سرویس‌های نظامی شیلی بود. در ملاقات‌های پی‌درپی دیگر، در واشینگتن و سانتیاگو، بر روی نقشهٔ احتمالی توافق شد که بر طبق آن، آن دسته از نظامیان شیلیایی که وابستگی روحی و قلبی بسیار نزدیکی با خواسته‌های ایالات متحده آمریکا داشتند، در صورت پیروزی «جبههٔ اتحاد مردمی» آلنده در انتخابات، قدرت را به دست بگیرند.

نقشه، همانند یک عملکرد سادهٔ نظامی، خونسردانه طرح‌ریزی شد، و به‌هیچ‌وجه در اثر فشار تحمیلی سازمان

1- Arturo Troncoso

2- Valparaiso

تلفن و تلگراف بین‌المللی (آی. تی. تی.^۱) نبود، بلکه نطفه آن در دلایل بسیار عمیقتر جهان سیاست بسته شده بود. از

۱ - I.T.T.، یک شرکت چند ملیتی به مفهوم جدید، همواره بی‌ملیت و بی‌وطن، که از زمان تأسیس در ۱۹۲۰ تا به امروز، کارخانجات و مدیریت خود را در سراسر جهان مستقر کرده است. هشتمین کمپانی بزرگ آمریکایی از نظر سطح فروش و بزرگترین کمپانی آمریکایی در اروپا است.

آلنده، کمپانی آی. تی. تی. را در شیلی با گماشتن یک مدیر دولتی بر آن، تحت کنترل دولت درآورد. مذاکرات فراوانی مابین دولت آلنده و آی. تی. تی. جریان یافت برای توافق بر پرداخت غرامتی که آی. تی. تی. طالب بود. این مذاکرات، تا مارس ۱۹۷۲ که افشای بیشتر اسناد توطئه‌های آی. تی. تی. که از ۱۹۷۰ ادامه داشت، تمام بدگمانی‌های دولت شیلی را تأیید کرد، به نتیجه‌ی نرسید. آلنده، با بهره‌وری از این افشاگرها، در اجتماعی دویست‌هزار نفری از طرفداران دولت اعلام کرد که از کنگره خواهد خواست که کمپانی آی. تی. تی. را که دست‌اندرکار «اعمال نفوذ امپریالیستی» در شیلی بوده، ملی کند. آلنده که مشکلات اقتصادی هر روز بیش از پیش می‌شد، به حملات خود علیه آی. تی. تی. و دیگر شرکت‌های چند ملیتی ادامه داد. در دسامبر ۱۹۷۲، آلنده در نطقی که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در نیویورک ایراد کرد، گفت: «آی. تی. تی. شاخک‌هایش را در اعماق میهن من فرو برده است و اکنون می‌خواهد خون ما را نیز به شیشه کند. من آی. تی. تی. را متهم می‌کنم که می‌خواهد ما را به جنگ‌های خانگی بکشاند.»

سوی آمریکای شمالی، سازمان محرک، سازمان اطلاعاتی و دفاعی پنتاگون بود، اما مسئول واقعی سازمان اطلاعاتی نیروی دریایی - که تحت مدیریت عالی سیاسی سیا قرار داشت - و شورای امنیت ملی بود.

کاملاً به جا بود که نیروی دریایی را مسئول این برنامه بکنند نه ارتش را، چرا که کودتای شیلی مصادف بود با عملیات «یونیتاس^۱»، که نامی است بر مانورهای مشترک ناوگان هم‌پیمان آمریکا و شیلی در اقیانوس آرام. این مانورها در پایان هر سپتامبر - یعنی همان ماه انتخابات - برگزار می‌شدند و از این قرار ظهور همه نوع اسباب و آلات تجهیزات جنگی و مردانی که در هنر و دانش مرگ به‌خوبی تربیت شده بودند، بر زمین و در آسمان شیلی، طبیعی بود. در طی همین دوره، «هنری کیسینجر^۲» به یک گروه شیلیایی، محرمانه گفته بود: «من به قسمت جنوبی دنیا از

1- Unitas

2- Henry Kissinger

«پیرنه^۱» به پایین هیچ علاقه‌ی ندارم و هیچ چیز از آن نمی‌دانم.» اما در همان زمان، نقشه محتمل تا جزئی‌ترین جزئیاتش کامل شده بود و غیرممکن است تصوّر شود که کیسینجر یا خود پرزیدنت «نیکسون^۲» هیچ خطّ و خبری از آن نداشته باشد.



● شیلی کشوری است باریک، به طول ۲۶۶۰ میل و به عرض تقریبی ۱۱۹ میل، با ۱۰ میلیون ساکنین سرزنده، که بیش و کم ۳ میلیون آن در محدوده شهر بزرگ سانتیاگو، پایتخت کشور، زندگی می‌کنند. عظمت شیلی از شمار محسّنات آن ناشی نشده است، بلکه تقریباً به خاطر بسیاری ویژگیهای آن است. تنها چیزی که در نهایت سختی تولید می‌کند سنگ معدنی مس است که مرغوبترین نوع آن در جهان به شمار می‌آید و میزان تولید آن از میزان تولید ایالات

۱ - Pyrenees، رشته کوهی در مرز فرانسه و اسپانیا.

2- Nixon

متّحده و اتّحاد شوروی بیشتر است. شیلی، همچنین، شرابی تولید می‌کند که هم‌مطراز انواع شراب اروپایی است، امّا مقدار زیادی از آن صادر نمی‌شود. درآمد سرانه آن ۶۵۰ دلار است که شیلی را از این نظر در بالاترین رده در آمریکای لاتین قرار می‌دهد، امّا، از نظر سنتی، تقریباً نیمی از تولید ناخالص ملی برای جمعیتی کمتر از سیصدهزار نفر محاسبه شده است. در سال ۱۹۳۲، شیلی نخستین جمهوری سوسیالیستی در میان کشورهای آمریکا شد^۱، و دولت، با

۱- در تابستان سال ۱۹۳۱، شیلی شاهد اقدامات مردمی بر علیه رژیم ارتجاعی طرفدار آمریکا، یعنی دیکتاتوری ژنرال ایبازن، بود. در ماه ژوئیه، ایبازن به خارج گریخت. با سقوط دیکتاتوری ژنرال ایبازن، مبارزه برای استقرار حاکمیت قانون، جلوگیری از غارت شیلی به دست انحصارات خارجی و بر علیه بیکاری و گرانی آغاز شد. در ماه اوت اعتصابات در مراکز بزرگ صنعتی از قبیل سانتیاگو و والپارایزو شکل گرفت و در اوایل سپتامبر شورشی در نیروی دریایی به راه افتاد. ملوانان طالب دستمزد بیشتر و تغذیه بهتر و اخراج افسران مرتجع و اقداماتی در جهت مبارزه با گرانی بودند. اعتصابات به پشتیبانی از ملوانان در برخی از شهرها صورت گرفت و سربازان در بعضی از پادگانها دست به شورش زدند. امّا در میان شورشیان هماهنگی و همکاری لازم وجود نداشت و حکومت توانست به سرعت اوضاع را تحت کنترل خود درآورد. نیروهای قابل توجّهی برای مقابله با ←

حمایت مشتاقانه کارگران، قصد ملی کردن مس و ذغال سنگ را داشت. این تجربه، تنها سیزده روز دوام یافت. شیلی، به طور متوسط، هر دو روز یکبار دچار زمین لرزه می شود و

← سربازان و درجه داران شورشی به والپارایزو و کوئینرو و تالکاهوانو گسیل شدند؛ نیروی هوایی ناوهای شورشی را بمباران کرد، و شورش در نیروهای زمینی و دریایی به زودی سرکوب شد. با این همه، بحران سیاسی کشور و اعتصاب و ناآرامی در میان کارگران و جنب و جوش انقلابی در بین دهقانان ادامه یافت. محافل مشخصی از بورژوازی، به رهبری کارلوس داویلا - سفیر سابق شیلی در ایالات متحده - با یک گروه خرده بورژوازی به رهبری مارمادوک گرو، در فرماندهی نیروی هوایی، در مبارزه برای سرنگونی رژیم که جانشین حکومت ایباز شد. بود و بسیار منفور مردم بود، متحد شدند. در ۴ ژوئن ۱۹۳۲، واحای ارتش وفادار به گرو دست به شورش زدند و با همکاری مردم، دولت جدیدی به رهبری گرو تشکیل دادند. شیلی جمهوری سوسیالیستی اعلام شد. دولت جدید هدف خود را در انحصارگرفتن بازرگانی خارجی و برقراری مالیات بر سرمایه و کوتاه کردن دست انحصارات خارجی از اقتصاد ملی اعلام داشت. زندانیان سیاسی آزاد شدند و دولت بهبود وضع زندگی مردم را وظیفه خود قرار داد. برنامه دولت با استقبال پرشور مردم مواجه شد. اما خشم قدرتهای امپریالیستی از اعلام چنین برنامه‌یی قابل درک است. داویلا، به نمایندگی از جانب آنان، با یک کودتای نظامی ارتجاعی، تحت شعار «بازگشت نظم»، به جنبش خیانت کرد، گرو را دستگیر کرده، در شیلی وضع فوق العاده اعلام کرد.

در هر دوره انتخابات ریاست جمهوری دچار زلزله‌یی ویرانگر. کمترین مکاشفه زمین‌شناسان به شیلی نه به عنوان کشوری که سرزمین عمده‌یی باشد، بلکه به عنوان حاشیه‌یی از کوه‌های آند در دریای مه‌گرفته اهمیت می‌دهد و بر این اعتقاد است که تمام این اقلیم قومی، در تغییر و تحولات ناگهانی آتی، محکوم به نابودی است.

شیلیاییها به شکلی بی‌بروبرگرد بسیار زیاد به کشورشان شبیه‌اند. آنها خوشایندترین مردم قاره‌اند، عاشق زنده‌بودند و، حتی کمی بیشتر از بهترین شکل ممکن، می‌دانند چگونه زندگی کنند؛ اما گرایش خطرناکی به بدبینی و دیرباوری و افکار روشنفکرانه دارند. یک شیلیایی، یک‌بار، در روز دوشنبه، به من گفت که: «هیچ شیلیایی باور ندارد که فردا سه‌شنبه است»، همچنان‌که خودش هم باور نداشت. باوجود این، شیلیاییها، حتی با آن دیرباوری عمیقاً جاافتاده یا شاید با سپاس‌گزاردن بر آن، به مرحله‌یی از تمدن طبیعی و رشد سیاسی و سطح فرهنگی رسیده‌اند که وجه تمایز آنها از دیگر

نقاط منطقه است. از سه جایزه نوبلی که آمریکای لاتین در ادبیات برده است، دوتای آن به شیلیاییها تعلق یافته، که یکی از آنان، «پابلو نرودا»^۱، بزرگترین شاعر این قرن بود.

هنری کیسینجر وقتی گفته بود که او هیچ چیز از قسمت جنوبی دنیا نمی‌داند، به احتمال زیاد این یکی را می‌دانست؛ و به هر حال، سازمان اطلاعاتی ایالات متّحده، بیشتر از اینها سررشته داشت. در سال ۱۹۶۵، بدون اجازه شیلی، کشور مرکز نمایش و ناحیه گرفتن نیروی تازه شد برای یک عملیات جاسوسی سیاسی و اجتماعی فانتزی: «پروژه کاملوت»^۲. این یک بازجویی محرمانه بود شامل پرسشنامه‌هایی دقیق برای نظرخواهی از مردم در همه سطوح اجتماعی، در هر شغل و حرفه‌یی، حتی در دوردست‌ترین ملت‌های آمریکای لاتین، به منظور ثبت درجه رشد سیاسی و گرایش‌های گروه‌های اجتماعی مختلف با یک

1- Pablo Neruda

2- Project Camelot

روش علمی. پرسشنامه که سرنوشت ارتش را رقم زد شامل همان سوآلی بود که افسران شیلیایی در ضیافت شام واشینگتن دوباره شنیدند: «اگر کمونیسم قدرت را به دست بگیرد موقعیت شما چه خواهد بود؟». پرسش آب‌زیرکاهانه‌یی بود.

شیلی از دیرباز سرزمین مطلوبی برای تحقیقات جامعه‌شناسان آمریکای شمالی بوده است. عمر و نیروی جنبشهای مردمی آن و سرسختی و آگاهی رهبران و شرایط اجتماعی و اقتصادی، به تنهایی، چشم‌اندازی اجمالی از سرنوشت کشور رسم کرده‌اند. برای جرأت یافتن به این باور که شیلی اولین نماینده آن بود تا در آمریکای لاتین، دومین جمهوری سوسیالیستی پس از کوبا باشد، نیازی به دریافتهای پروژه کاملوت نبود. بنابراین، هدف ایالات متحده صرفاً این نبود که به خاطر حمایت از سرمایه‌گذارهای آمریکایی، جلوگیری از به قدرت رسیدن دولت سالوادور آلنده کند. هدف بزرگتر از سرگرفتن عملیات پرسودتری بود که امپریالیسم به آن کمک کرده بود

تا به نتیجه موفقیت آمیزی در آمریکای لاتین برسد: برزیل.

● کودتا به تأخیر می افتد ●

در ۴ سپتامبر ۱۹۷۰، همان گونه که پیش بینی شده بود، سالوادور آئنده سوسیالیست و پزشک به ریاست جمهوری انتخاب شد. بنابراین، نقشه محتمل به اجرا گذاشته نشد. توضیح بیشتر مضحکتر نیز هست: شخصی در پنتاگون اشتباهی کرد و دویست گذرنامه، برای یک گروه کُر مورد نظر از نیروی دریایی، درخواست کرد که در واقع از متخصصین براندازی حکومت تشکیل شده بود؛ اما چند دریا سالار در میان آنان بودند که از پس خواندن یک نت واحد بر نمی آمدند. آن خطا، همان گونه که تصور می رود، منتهی به تأخیر ماجرا شد. حقیقت این است که این برنامه، عمیقاً ارزشیابی شده بود: سایر سازمانهای آمریکایی، مخصوصاً سیا و سفیر کبیر آمریکا در شیلی احساس کردند که نقشه محتمل، به شدت یک عمل نظامی است و شرایط اجتماعی

و سیاسی جاری در شیلی را به حساب نیاورده است. درحقیقت، پیروزی «اتحاد مردمی»، آن‌گونه که سازمان اطلاعاتی ایالات متحده انتظار داشت، هراسی برای مردم به بار نیاورد؛ بلکه برعکس، قاطعیت حکومت مستقل جدید در مسائل اقتصادی و در امور بین‌المللی، جوّی از جشن اجتماعی برپا کرد. در طیّ اولین سال، چهل و هفت شرکت صنعتی، همراه با بیشتر سیستمهای بانکی، ملی شد. اصلاحات ارضی از زمین‌داران بزرگ سلب مالکیت کرد و شش میلیون اکر^۱ زمینی را که پیش از این به‌وسیلهٔ آنان اداره می‌شد به ثروت عمومی ملحق کرد. جریان تورّم کند شد، همه به کار گرفته شدند و دستمزدها سی درصد افزایش یافت.

دولت قبلی، به رهبری «ادواردو فری^۲» دموکرات مسیحی، شروع کرده بود که نخستین قدمها را برای ملی کردن مس بردارد، گرچه آن را شیلیایی کردن

۱ - Acre، جریب فرنگی، تقریباً برابر با ۴۰۴۷ مترمربع.

2- Eduardo Frei

می‌نامید. همه طرحی که اجرا کرد خرید بیش از پنجاه و یک درصد از بهای معادنی بود که به وسیله ایالات متحده اداره می‌شد، و تنها برای معدن «ال تنی‌انته»^۱ مبلغی پرداخت بسیار زیادتر از آنچه در تمام اسناد مربوط به آن آمده بود. اتحاد مردمی، تمام ذخایر معدنی مس را که به دست شرکتهای تابعه کمپانیهای آمریکایی «آناکوندا»^۲ و «کنه‌کوت»^۳ استخراج شده بود، دوباره برای ملت به دست آورد، و با این عمل قانونی منفرد، از حمایت همه احزاب سیاسی ملی در کنگره برخوردار شد. دولت، بدون محاسبه پرداخت غرامت، حساب کرد که این دو کمپانی در طی یک دوره پانزده ساله، بیش از ۸۰۰ میلیون دلار سود برده‌اند.

خرده‌بورژوازی و طبقه متوسط، دو نیروی بزرگ اجتماعی که امکان داشت از یک کودتای نظامی در آن وقت

1- El Teniente

2- Anaconda

3- Kennecott

پشتیبانی کنند، گرم بهره‌وری از منافع پیش‌بینی نشده بودند، آنهم نه به خرج پرولتاریا، که همیشه چنین بوده، که بیش و کم به خرج الیگارشی مالی و سرمایه خارجی. نیروهای مسلح، به عنوان یک گروه اجتماعی، همان ریشه‌ها و جاه‌طلبی‌های طبقه متوسط را داشتند، بنابراین نه موجبی بود و نه بهانه‌یی تا از یک دسته کوچک افسران کودتاگر پشتیبانی کنند. دموکرات مسیحیها، با آگاهی به این واقعیت، نه فقط از توطئه سربازخانه‌ها در آن زمان، حمایت نکردند، بلکه مصرانه با آن مخالفت ورزیدند، چرا که می‌دانستند این مسأله در میان توده هوادار آنان نامطلوب است.

هدف آنان، این‌بار، چیز دیگری بود: استفاده از هر وسیله ممکن برای ضربه‌زدن بر پیکر سالم دولت تا بتوانند در انتخابات مارس ۱۹۷۳، دو سوم از کرسیهای کنگره را تصاحب کنند. با یک‌این‌چنین اکثریتی، آنها می‌توانستند رأی به برکناری قانونی رئیس جمهوری بدهند.

دموکرات مسیحیها سازمان بزرگی را، با یک اساس مردمی معتبر در میان پرولتاریای صنعتی جدید و

خرده مالکین و زمین داران متوسط روستایی و خرده - بورژوازی و طبقه متوسط شهری، تشکیل می دهند که ناقص خطوط طبقاتی است. اتحاد مردمی، با وجود طبقه متقابل در ترکیب خود، تجلی زحمتکشان پرولتاریای محروم، پرولتاریای کشاورزی و طبقه متوسط پایینی شهری بود.

دموکرات مسیحیها به جناح راست افراطی حزب ملی پیوستند و کنگره و دادگاهها را تحت کنترل خود درآوردند؛ اتحاد مردمی، قوه مجریه را تحت کنترل خود داشت. دو قطبی شدن این دو حزب، درحقیقت، به معنای دو قطبی شدن کشور بود. جالب توجه اینجاست که ادواردو فری کاتولیک، کسی که هیچ اعتقادی به مارکسیسم نداشت، از مبارزه طبقاتی، که خود آن را با هدف مختل کردن دولت و غرق کردن کشور در گرداب دلسردی و مصیبت اقتصادی تحریک کرده به نقطه اوج رسانده بود، بهترین نصیب را برد. محاصره اقتصادی به وسیله ایالات متحده، به بهانه سلب مالکیت بدون پرداخت غرامت، قضیه را تکمیل کرد. در شیلی، همه نوع کالا، از اتومبیل گرفته تا خمیردندان،

تولید می‌شود، اما، این اساس و پایه صنعتی، از هویتی نادرست برخوردار است: در صدوشصت شرکت از مهمترین شرکتهای، شصت درصد از سرمایه خارجی بود و هشتاد درصد از مواد اولیه از خارج وارد می‌شد. افزون بر این، کشور، سالانه به ۳۰۰ میلیون دلار برای وارد کردن کالاهای مصرفی و ۴۵۰ میلیون دلار دیگر برای پرداخت بهره وامهای خارجی نیاز داشت. اعتباراتی که به وسیله کشورهای سوسیالیستی به مساعده داده شده بود نمی‌توانست کمبود اساسی قطعات یدکی را جبران کند، چرا که بیشتر صنعت و کشاورزی و سیستم حمل و نقل شیلی بر پایه تجهیزات آمریکایی بنا شده بود. اتحاد شوروی، چون خود گندمی نداشت، برای فرستادن گندم به شیلی، می‌بایستی آن را از استرالیا می‌خرید، همچنین از طریق بانک بازرگانی اروپای شمالی در پاریس، چندین وام، معتنا به پول نقد و به دلار، برای شیلی تهیه کرد. اما احتیاجات مبرم شیلی، فوق‌العاده زیاد بود و زیاده‌تر می‌شد. زنان سنگول بورژوازی، به بهانه اعتراض به جیره‌بندی و تورم رو به رشد

و خواسته‌های توده فقیر، به خیابانها ریختند و قشقرقی از به هم زدن ظرف و ظروف خالی شان به راه انداختند. این جریان، به هیچ وجه، اتفاقی نبود، بلکه کاملاً برعکس؛ بسیار پرمعنا بود که آن چشم انداز خیابانی روباههای نقره‌یی و کلاههای گلدار، درست در همان بعدازظهری علم شود که «فیدل کاسترو^۱» دیدار سی‌روزه‌اش از شیلی را به پایان می‌برد، دیداری که زلزله‌یی از بسیج اجتماعی حامیان دولت در پی داشت.

●
● آنگاه پرزیدنت آلنده دریافت و این چنین گفت که مردم دولت را در دست داشتند اما قدرت را نگه نداشتند. این جمله تلختر و هشداردهنده‌تر از آن بود که در تصور آید، چرا که آلنده در اعماق وجودش نطفه‌یی قانون‌گرا را حمل می‌کرد که باری جز نابودی او به همراه نداشت: مردی که، در دفاع از قانون‌گرایی، تا دم مرگ جنگید و مستعد آن

1- Fidel Castro

بود که اگر کنگره، مطابق محدودهٔ قانون اساسی، او را از کار برکنار کند، با سری افراشته، قدم از کاخ مونه‌دا به بیرون بگذارد.

«روسانا روساندا»^۱ روزنامه‌نگار و سیاستمدار ایتالیایی که با آلنده در طی آن دوره ملاقات کرده بود، به هنگام صحبت، او را که بر نیمکتی با رویه‌یی از کتان زرد نشسته بود - همانجا که هفت ماه بعد پیکر سوراخ سوراخ شده‌اش را با چهره‌یی که از ضربات ته قن‌داق تفنگ متلاشی شده بود بر آن نهادند -، سالخورده یافت، ناراحت و سرشار از تاریکی اندوه پیش آگاهیها. پس از آن، در شب انتخابات مارس ۱۹۷۳، که سرنوشتش در معرض خطر قرار داشت، با سی‌وشش درصد آرا برای اتحاد مردمی راضی بود. ولی، رگمارغم تورم افسارگسیخته و جیره‌بندی سخت و کنسرت ظرف و ظروف زنان سنگول محلات اعیان‌نشین، آلنده به چهل و چهار درصد آرا دست یافت. این پیروزی آنچنان قطعی و تماشایی بود که وقتی آلنده در دفتر کارش با دوست

1- Rossana Rossanda

و همراز خود، «آگوستو اولیوارس»^۱ روزنامه‌نویس، تنها ماند، در را بست و فقط خودش، یکه و تنها، یک دور تمام «کوئه کا»^۲ رقصید.

برای دموکرات مسیحیها، این همه گواه آن بود که با عوامل قانونی نیز نمی‌توانند فرآیند عدالت اجتماعی را که جبهه اتحاد مردمی به راه انداخته بود به عقب برگردانند، اما آنها فاقد آن دید بودند که بتوانند نتایج اعمالی را که پس از این متعهد به آن بودند بسنجند. انتخابات، برای ایالات متحده، خطری آنچنان جدی‌تر بود که از سر سود ساده، شرکتهای سلب مالکیت‌شده فراتر رفت. و برای مردم جهان، به‌خصوص مردم فرانسه و ایتالیا - جایی که شرایط حاضر، امکان دست زدن به تجربه‌ی را همپای تمام مسائل شیلی فراهم می‌آورد - نمونه غیرقابل قبولی برای پیشرفت صلح‌آمیز و تغییر اجتماعی بود. واکنش همه نیروهای داخلی و خارجی، برای تشکیل یک بلوک هم‌پیمان، هماهنگ شد.

1- Augusto Olivares

2- Cueva

از سوی دیگر، احزابی که اتحاد مردمی را تشکیل می‌دادند، با شکافهای داخلی عمیقتر از آنچه به آن اذعان داشتند، قادر نبودند تا بر سر تجزیه و تحلیل آرای مارس به توافقی دست یابند. دولت خود را رویاروی با خواسته‌هایی افراطی یافت مبنی بر بهره‌وری از رادیکالیزه شدن مشهود توده‌ها که انتخابات آشکار کرده بود و جهشی قطعی را به سوی حوزه تغییر اجتماعی می‌ساخت، هم به هنگامی که از جانب جناح میانه‌روتر، که از شیخ جنگ داخلی ترسیده بود، تحت فشار بود تا در توافقی منحط با دموکرات مسیحیها پیمان ببندد. اکنون کاملاً آشکار است که آن پیشاهنگان در بخش مخالف، صرفاً در مقام آشوبی بودند به منظور به دست آوردن وقت بیشتر.

اعتصاب کامیونداران فروپاشی نهایی بود؛ زیرا به خاطر جغرافیای وحشی کشور، اقتصاد شیلی وابسته عنایت سیستم حمل و نقل است. فلج کردن وسایط حمل و نقل، فلج کردن کشور است. برای جبهه مخالف، هماهنگ کردن اعتصاب ساده بود، زیرا صنف کامیونداران

یکی از گروههایی بود که بیشترین تأثیر را از کمبود قطعات یدکی برده بود و علاوه بر این، این صنف خود را در برابر طرح کوچک آزمایشی دولت، مبنی بر تهیه کافی سرویسهای حمل و نقل ایالتی در منتهی‌الیه جنوب کشور، تهدید شده یافت. اعتصاب، بدون اندک لحظه‌یی گشایش، تا به آخر دوام یافت، زیرا از لحاظ مالی با پول نقد از خارج تأمین می‌شد. پابلو نرودا به دوستی در اروپا نوشت: «سیا سیلی از دلار به کشور سرازیر کرد که، با آن، کارفرمایان اعتصاب را حمایت کنند، و این سرمایه خارجی راهش را به سوی ایجاد یک بازار سیاه یافت.^۱ یک هفته پیش از کودتا،

۱- یک سال پس از کودتا، نیویورک تایمز، در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۴، نوشت: «امروز منابع اطلاعاتی فاش کردند که: از مبلغ بیش از ۸ میلیون دلاری که در شیلی صرف فعالیت‌های پنهانی سیا شد، بخش عمده‌یی، در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳، برای فراهم آوردن زمینه‌های اعتصاب و دیگر وسایل حمایت از اعتصابیون و کارگران ضد آلنده مورد استفاده قرار گرفت. از جمله کسانی که مورد پشتیبانی وسیع مالی قرار گرفتند سازماندهندگان اعتصاب عمومی کامیونداران در سال ۱۹۷۲ بودند؛ همچنین کمک‌های مالی مستقیم برای اعتصاب مغازه‌داران وابسته به طبقه متوسط و اعتصاب تاکسیران‌ها فراهم شد، اعتصابهایی که در زمستان ۱۹۷۳ پایتخت شیلی (سانتیاگو) را -مدت کوتاهی پیش

نفت و شیر و نان تمام شده بود.

در طی آخرین روزهای اتحاد مردمی، با اقتصاد ورشکسته و کشوری در لبه جنگ داخلی، حرکت دولت و جبهه مخالف آن، به امید تغییر تعادل قدرت نیروهای نظامی به سوی یکی یا دیگری متمرکز شد. این آخرین اقدام، در نهایت، وهمی بیش نبود، چرا که چهل و هشت ساعت پیش از کودتا، جبهه مخالف از تمام افسران عالیرتبه حامی سالوادور آلنده سلب صلاحیت کرد و تمام افسرانی را که در ضیافت شام و اشینگتن حضور داشتند، در یک سلسله بازی باورنکردنی، یک به یک، در جای خود ترفیع مقام داد.

اما، در همان دم، بازی شطرنج سیاسی، از کنترل بازیگرانش خارج شده بود؛ و آنها خود به مثابه پیاده‌هایی در یک بازی شطرنج بسیار بزرگتر، که بسیار پیچیده‌تر و از

از آن که آلنده با یک کودتای نظامی سرنگون شود - به آشوب کشاندند. اعتصابهای ۱۹۷۳، در اوج خود، بیش از دویست و پنجاه هزار راننده کامیون و مغازه‌دار و اداری را - که همه در یک جنبش طبقه متوسط با یکدیگر متحد شده بودند - در بر می‌گرفت؛ جنبشی که بنا بر اعتقاد بسیاری از تحلیلگران سرنگونی قهرآمیز دولت را ناگزیر می‌کرد.»

لحاظ سیاسی مهمتر از هر طرح صرفی بود که حاصل ارتباط امپریالیسم و واکنش علیه حکومت مردم است، بی اختیار در یک سیر دیالکتیکی بی بازگشت، از میان رفتند. این یک جنگ طبقاتی و حشیانه بود که مهارش از کف همان مردمی که محرک آن بودند گریخت، تقلایی دردناک و سفاک به خاطر منافع متقابل، و محصول نهایی آن می‌بایستی یک دگرگونی اجتماعی بی سابقه در تاریخ سرتاسر آمریکا می‌بود.

●
● زمینه‌یی برای ددمنشی

یک کودتای نظامی، تحت آن شرایط، نمی‌توانست بدون خونریزی باشد. آلنده این را می‌دانست، او به روسا روساندا گفته بود: «با آتش بازی نکنید؛ اگر کسی تصور کند که کودتای نظامی در شیلی، مانند دیگر کودتاها در سایر کشورهای آمریکا، یک تعویض ساده‌گارد کاخ مونه‌دا است، مطلقاً اشتباه می‌کند. در اینجا اگر ارتش از حدود قانون‌گرایی

منحرف شود، حمام خون به راه خواهد افتاد؛ شیلی، اندونزی دیگری خواهد شد.» این اطمینان زمینه‌ی تاریخی داشت.

نیروهای مسلح شیلی، برخلاف آنچه ما می‌رفتیم تا باور کنیم، هرگاه به‌نظر رسیده که منافع طبقاتی‌شان مورد تهدید قرار گرفته است، دست به مداخله در سیاست زده‌اند و این کار را با آنچه درنده‌خویی مفرطی انجام داده‌اند که راه بر هر پیشرفتی سد کرده است. شیلی، در صد سال گذشته، دو قانون اساسی داشته که به زور اسلحه مورد تجاوز قرار گرفته، و کودتای نظامی اخیر، ششمین شورش در طی یک دوره پنج‌ساله بوده است.

شهرت خونریزی ارتش شیلی، جزوی از حق موروثی آن است که ریشه در مکتب وحشتناک جنگ تن‌به‌تن علیه سرخپوستان «آراکانی»^۱ دارد، جنگی که سیصد سال طول کشید. یکی از طلایه‌داران این جنگ در سال ۱۶۲۰ به خود می‌بالید از این که تنها در یک نبرد بیش از دو هزار نفر

1- Aúraeanian

را با دستهای خود کشته است. «خواکین ادواردز بلو^۱» در تاریخ وقایع‌نگاری خود گزارش می‌دهد که در اپیدمی تیفوس جلدی، ارتش، بیماران را به زور از خانه‌های‌شان بیرون می‌کشید و، به‌منظور خاتمه دادن به مرض، آنها را در یک حمام سمی به قتل می‌رسانید. در مدت هفت ماه جنگ داخلی به سال ۱۸۹۱^۲، در یک سلسله زد و خوردهای خونین، ده‌هزار نفر جان باختند. پروویها مدعی‌اند که سربازان شیلیایی، به هنگام اشغال «لیما^۳» در جنگ «پاسیفیک^۴»، کتابخانه «دن ریکاردو پالما^۵» را غارت کردند و کتابها را برداشتند نه‌به‌خاطر خواندن بلکه برای پاک‌کردن ماتحت‌شان.

جنبشهای مردمی، با این چنین بربریتی سرکوب

1- Joaquin Edwards Bello

۲- جنگ داخلی ۱۸۹۱ که در طی آن دریاسالار خورخه مونت Jorge Mont نیروهای طرفدار قانون اساسی رئیس‌جمهور خوزه مانوئل بلماسه‌دا Jose Manuel Balmaceda را شکست داد.

۳- Lima، پایتخت پرو.

4- Pacific

5- Don Ricardo Palma

شدند. پس از زلزله واپارایزو در ۱۹۰۶، نیروی دریایی، سازمان باربران لنگرگاه بندر را با هشت هزار کارگر در «ایکیکه»^۱ قلع و قمع کرد و در ابتدای قرن، اعتصابیون تظاهرکننده، به هنگام پناه بردن از دستجات نظامی، به رگبار بسته شدند: در ظرف ده دقیقه، دو هزار نفر کشته شدند. در دوم آوریل ۱۹۵۷، ارتش یک آشوب داخلی را در مراکز تجاری سانتیاگو درهم شکست و شمار قربانیانش هیچ‌گاه تأیید نشد چرا که حکومت اجساد را دربرود. در طول یک اعتصاب در معدن «السالوادور»^۲، در دوران حکومت ادواردو فری، یک گشتی ارتشی، به خیال درهم شکستن تظاهرات، به روی مردم آتش گشود و شش نفر را، که در میان آنان چند کودک و یک زن حامله بود، به قتل رسانید. فرمانده پاسگاه ژنرال پنجاه و دو ساله گمنامی بود، پدر پنج بچه، معلم جغرافی و نویسنده چندین کتاب در باب مسائل نظامی: آگوستو پینوشه.

1- Iquique

2- El Salvador

اسطوره قانون‌گرایی و آقایی این ارتش وحشی، ساخته و پرداخته بورژوازی شیلی به خاطر منافع خودش بود. اتحاد مردمی، به امید تغییر ترکیب طبقاتی کادرهای بالای آن به نفع خود، آن را زنده نگه‌داشت. اما سالوادور آلنده در میان «کارابینروس»^۱ که یک نیروی مسلح با منشاء مردمی و روستایی و تحت فرماندهی رئیس‌جمهوری بود، احساس امنیت بیشتری می‌کرد. در واقع، خونتای پیش از آن که افسر ارشدی را بیابد که حامی کودتا باشد، می‌بایستی شش درجه از لیست ارشدیت مقامات پایین بیاید. افسران جوانتر در آموزشگاه افسران جوان در سانتیاگو سنگر گرفتند و چهار روز مقاومت کردند تا سرانجام در یک بمباران هوایی قلع و قمع شدند.

این مشهورترین نبرد جنگ پنهانی بود که در شب کودتا در مراکز نظامی درگرفت. افسرانی که از حمایت کردن از کودتا سرباز زدند و آنان که به‌منظور پیشگیری از کودتا در انجام دستورات کوتاهی کردند، بی‌بخششی، به دست

1- Carabineros

محرکین، به قتل رسیدند. هنگامها همه، در سانتیاگو و استانها، سر پیچیدند و بی رحمانه سرکوب شدند، و یکجا با رهبران شان قتل عام شدند تا درسی باشد برای سایر دستجات نظامی. فرمانده یکانهای زرهی در «وینیا دلمار»^۱، سرهنگ «کانتوریاس»^۲، به دست زیردستان خود تیرباران شد. زمان درازی خواهد گذشت تا شمار قربانیان آن قصابی داخلی آشکار شود، چرا که اجساد از مراکز نظامی در کامیونهای زباله به بیرون آورده شده، مخفیانه به خاک سپرده شدند. روی هم رفته، تنها در حدود پنجاه افسر ارشد که پیش از این تصفیه شده بودند، توانستند برای سرکردگی دستجات نظامی مورد اعتماد باشند.



● داستان این توطئه از چسباندن بسیاری منابع - بعضی موثق و بعضی نه - به یکدیگر، می باید فراهم آید. از شمار

1- Viña del Mar

2- Cantuarias

نمایندگان خارجی به نظر نمی‌رسد حتی یک نفر در کودتا شرکت کرده باشد. منابع غیررسمی در شیلی به ما می‌گویند که بمباران کاخ مونه‌دا - که دقت تکنیکی آن اعجاب متخصصین را برانگیخت - عملاً به وسیله یک تیم آکروجت آمریکایی انجام گرفت که تحت پوشش عملیات یونیتاس، برای نمایش در یک سیرک پروازی در هجدهم سپتامبر آینده، روز استقلال ملی، به کشور وارده شده بود. همچنین مدارکی وجود دارد دال بر این که اعضای بی‌شماری از نیروهای پلیس مخفی کشورهای همسایه از آن سوی مرز بولیوی به این سو نفوذ داده شده بودند و در نهران ماندند تا روز کودتا، آنگاه که افسار از شکنجه خونین پناهندگان سیاسی سایر کشورهای آمریکای لاتین گسیختند.

برزیل، موطن سردسته‌های آدمکشان، تصدی این سرویسه‌ها را به عهده داشته است. دو سال پیش از این نیز کودتای ارتجاعی را در بولیوی به نتیجه موفقیت‌آمیزی رسانده بود که به معنای نابودی حامی اساسی شیلی بود و راه را بر نفوذ همه نوع اسباب و روشهای تخریب باز کرد.

بخشی از وام‌هایی که توسط ایالات متحده به برزیل سرازیر شد، برای تأمین بودجه براندازی در شیلی، محرمانه به بولیوی واگذار شد. در ۱۹۷۲ یک گروه مشاور نظامی سفری به «لاپاز»^۱ کرد که هدف آن فاش نشده است. شاید اما این تنها وجه تقارنی بود که زمان کوتاهی پس از آن ملاقات، انتقال تجهیزات و دستجات نظامی در مرز بولیوی با شیلی اتفاق افتاد که به نظامیان شیلی فرصت دیگری می‌داد برای حفظ موقعیت داخلی‌شان و اجرای نقل و مکان نظامیان و ترفیعات در سلسله مراتب فرماندهی که مطلوب کودتای قریب‌الوقوع بود. سرانجام، در یازدهم سپتامبر، هنگامی که عملیات یونیتاس به پیش می‌رفت، نقشه اصلی تنظیم شده در ضیافت شام واشینگتن، سه سال دیرتر از برنامه، اما دقیقاً به همان‌گونه که پنداشته شده بود، انجام یافت: نه مانند یک کودتای سربازخانه‌های رسمی، بلکه مانند یک عملکرد تخریبی جنگ.

می‌بایستی که چنین می‌بود، زیرا صرفاً مسأله

براندازی یک رژیم، با تمام وسایل ترور و شکنجه و مرگ، در کار نبود، بلکه کشت و کار بذری سیاه دوزخی که از برزیل آورده شده بود تا در شیلی اثری از آثار آن ساختار اجتماعی و سیاسی که اتحاد مردمی را ممکن کرده بود، برجای نماند. خشن‌ترین شکاف، بدبختانه، فقط تازه شروع شده بود.

در آن نبرد نهایی، با کشوری رقتبار از وجود نیروهای مخرب غیرقابل‌پیش‌بینی و غیرقابل‌کنترل، سالوادور آلنده هنوز در بند قانون‌گرایی بود. دشمن سرسخت ستم و در عین حال، یک انقلابی دل‌رحم، -این دراماتیک‌ترین تناقض زندگیش بوده بود. او بر آن سر بود که این تناقض را حل کرده است با این فرضیه که شرایط در شیلی تکاملی صلح‌آمیز به سوی سوسیالیسم را طبق قانونی بودن بورژوازی اجازه می‌دهد. تجربه، بسیار دیر به او آموخت که هیچ سیستمی به دست یک دولت بدون قدرت نمی‌تواند تغییر یابد.

آن دیر رستن از اوهام می‌باید همان نیرویی باشد که

او را بر آن داشت که تا پای مرگ پایداری کند، در دفاع از خرابه‌های شعله‌ور خانه‌یی که از آن او نبود، عمارتی بزرگ و مجلل، گرفته و مات، که یک مهندس ایتالیایی آن را به نام بنای یک فرهنگستان ساخته بود و سرانجام پناهگاهی شد برای رئیس‌جمهورهای فاقد قدرت. آلنده با مسلسل خودکاری که فیدل کاسترو به او داده بود شش ساعت مقاومت کرد؛ این نخستین اسلحه‌یی بود که سالوادور آلنده آتش می‌کرد. حدود ساعت چهار بعدازظهر، ژنرال خاویر پالاسیوس موفق شد که با آجودان خود، سروان «گالاردو»^۱، و دسته‌یی از افسران به طبقهٔ دوم برسد. آنجا، در احاطهٔ صندلی‌های سبک «لویی پانزدهم»^۲، گلدانهای اردهای چینی و نقاشیهای «روخنداس»^۳ در اتاق پذیرایی سرخ، سالوادور آلنده به انتظار آنان بود. در بر پیراهنی آستین بلند، کلاهخود معدنچیان بر سر، بدون کراوات و بر لباسش

1- Gallardo

2- Louis XV

3- Rugendas

جابه‌جا لکه‌های خون. مسلسل خودکار را در دست داشت، اما به اجبار در صرف مهمات خویشتندار بود. آلنده، ژنرال پالاسیوس را خوب می‌شناخت. یک‌چند روز پیش به آگوستو اولیوارس گفته بود که او مرد خطرناکی است و روابطی نزدیک با سفارت آمریکا دارد. به هنگامی که آلنده، ژنرال پالاسیوس را بر روی پلکان دید به جانبش فریاد کشید: «خائن!» و گلوله‌یی به سوی او شلیک کرد که در دستش نشست.

بنا بر روایت شاهدهی که از من خواست تا نامش برده نشود، رئیس‌جمهور در تیراندازی با آن دارودسته جانی به قتل رسید. پس از آن، سایر افسران، در یک تشریفات نظامی، به جسد شلیک کردند. در آخر کار، درجه‌داری با ته قنداق تفنگ خود به‌شدت بر صورتش کوبید. عکسی در دست هست: «خوان انریکه لیرا^۱»، عکاس روزنامه «ال

1- Juan Enrique Lira

مرکوریو^۱، این عکس را گرفت. او تنها کسی بود که اجازه یافت از جسد عکس بگیرد. چهره آن پیکر آنچنان تغییر شکل یافته بود که به هنگام نشان دادن جسد در تابوت، به زنش «سنیورا هورتنسیا آلنده»^۲، اجازه ندادند تا صورتش را باز کند.

آلنده در ژوئیه گذشته، شصت و چهار ساله شده بود و شیر کاملی بود: استوار، قاطع در تصمیم‌هایش، و غیرقابل پیشگویی. یکی از وزرای کابینه‌اش به من گفته بود: «آنچه آلنده فکر می‌کند، تنها آلنده می‌داند.» آلنده عاشق زندگی بود، عاشق گلها و دوستدار سگها. مرد روزی بود با اندکک سنت قدیمی، یادداشتهای معطر و میعادهای نهانی. عظیمترین فضیلتش انجام هر کار به تمام و کمال بود، اما آن که سرنوشت می‌توانست ارزانی او کند تنها عظمت سوگین و نادر مردن بود در دفاع مسلحانه بازنده نابه‌هنگام قانون

۱ - El Mercurio، قدیمی‌ترین روزنامه بورژوازی شیلی و سرور مطبوعات آمریکای لاتین؛ سیا، در زمان دولت آلنده، یک و نیم میلیون دلار صرف حمایت از آن کرد.

2- Señora Hortensia Allende

بورژوازی، در دفاع از دادگاه عالی که او را به رسمیت نشناخته بود اما قاتلینش را حلال‌زاده شمرد، در دفاع از کنگره در مانده که او را حرام‌زاده نامیده بود اما در برابر خواست غاصبین به خوش‌خدمتی خم به تن آورد، در دفاع از آزادی احزاب مخالف که روح‌شان را به فاشیسم فروخته بودند، در دفاع از تمام جهیزیۀ بیدخورده یک سیستم پلشت که او بر آن بود تا از میانش براندازد بی آن‌که گلوله‌یی شلیک شود.

آنچه در شیلی، در حکم عظیمترین اندوه و درد برای شیلیاییها، پیش آمد، در تاریخ در مقام چیزی است که بر همه ما فرزندان این قرن گذشت و تا جاودان در زندگی مان خواهد ماند.